



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

سه شنبه ۱۱ اکتوبر ۲۰۲۲

بریالی دربابایی

ارسالی: میر عبدالرحیم عزیز

## بیانید جمیعت، "شورای نظار" و مسعود را بهتر بشناسیم

قسمت نهم

**و حال بر می گردیم به مسعود «کلاه باز»:**

...از آنجایی که ذهنیت خدمت به کشور شوروی و از آن طریق به دولت خودی (داود خان)، در سرفافله غارتگران لاجورد و سایر سنگهای قیمتی افغانستان، یعنی مسعود به نیروی مادی مبدل شده بود (و در این راستا آرزوی همیشگی وی این بود تا از پدرش «لوامشر صاحب» پیشی گیرد)، استعداد و مهارتش را در سرکوب و از همپاشی بخشی از «اخوان المسلمین» اصلی (امریکائی) به نمایش گذاشت. و از این آزمون پیروز بدر آمد.

با در نظر داشت اولین موفقیتش در این گرفتاری (نخستین گروه گرفتار شده ای «اخوان...»)، ماموریت دومی به وی محول شد، تا حرکت واکنشی مسلحانه «اخوان...» را در پنجشیر زیر نظر قرار دهد، و از تعداد افراد مسلح و ارتباط آنان با اهالی پنجشیر و پاکستان، اطلاعات موثق در زمینه بفرستد.

در خور توجه است که در همین سال (۱۳۵۴) حرکت های مسلحانه، غیر از پنجشیر، در پکتیا، لغمان، ننگرهار و سرخورد، نیز تدارک دیده شده بود، که از جانب دولت به شدت و قاطعیت سرکوب گردید. و شماری از آنان دستگیر و اعدام شدند.

تاکنون بر ملا نشده، که در به دام انداختن شورشیان «اخوانی...» در سایر ولایات کشور چه کسانی نقش داشتند. و مؤثریت «قهرمان مسعود» در گرفتاری آنان، تا چه حدودی بوده است.

سر انجام، در اثر فعالیت های استخبارتی دقیق مسعود، حرکت مسلحانه «اخوان...» در پنجشیر به شدت سرکوب شد. بیانید به فرموده ای خودش در این زمینه توجه کنیم: "گروه چریکی نو پا

و کم تجربه ما به شدت سرکوب شد و من با عده ای دیگر مجبور به هجرت شده به پاکستان رفتیم»؛  
«دو صد تن از اعضای نهضت جوانان مسلمان توسط پولیس داود خان دستگیر و به زندان  
افتادند».

مسعود باز هم در همین رابطه لب به سخن می‌گشاید: " ... یکی از خویشاوندان من به خانواده ام خبر داده بود، بعد برای من هم دوسیه درست کرده بودند. پولیس در تعقیب من بود... " (صفحات ۸۰ و ۸۱ «مرد استوار»).

بلی خوانندگان گرامی، قافله سالار اخوان المسلمین روسی یعنی مسعود، در این گرفتاری اعضای «نهضت جوانان مسلمان»، که برای فروش افغانستان به امپریالیزم امریکا کمر بسته بودند، نقش اصلی داشت. در آن سالها در ذهن «مسعود نابغه» خطور هم نمی‌کرد، که روزی از ترس طالبان وحشی در واقع حفظ صد ها میلیون دالری که از راه غارت ثروت های عامه و تاراج دارائی های مردم، و مزد وطن فروشی اش به چنگ آورده است، به خداوند مالی و سیاسی اخوان، یعنی امپریالیزم امریکا، پناه ببرد، و همین تمرد سبب گردد که بدارش، امپریالیزم روس «ناجوانمردانه» وی را به «شهادت» برساند و زنجیر گردن داره اشرا به دست فهیم و شرکا بدهد... { مقامات مسئول این عملیات سرکوب و گرفتاری، غرض پیشگیری و وقایه اجنت مخفی شان (مسعود)، از گزندى سوء ظن رهبران فراری «اخوان...» امریکائی در پاکستان، شایعه تعقیب و پیگرد وی را، از شیپور «مصنویت ملی» (نام جدیدی که داود خان بر دستگاه مشهور و مخوف «ضبط احوالات» گذاشته بود) و امثال آن پف کردند، که گویا دولت در صدد گرفتاری این جوان («اخوانی خطرناک»)، نیز برآمده است .

مسئولین مسعود؛ اما اینبار، نه تنها به سبب برکنار ماندن «قهرمان» آینده ای شان از سوء ظن «اخوانی» های تمدن بر انداز، ویرا در قالب «اخوانی خطرناک» و «فرار» کرده از چنگ پولیس داود خان، به پاکستان اعزام داشتند؛ بلکه «قهرمان» را توظیف کردند، تا از تصامیم و پلانهای بعدی توطئه گران I.S.I. در سرنگون ساختن داود خان (در آینده) اطلاعات دقیق به چنگ آورده؛ به مرکزش گزارش دهد.

۱۳ - «فرار» از مرکز پولیس پاکستان، یا وعده همکاری «تاکتیکی»:

مسعود بعد از مدتی اقامت در پاکستان اطلاع می‌یابد (معلوم نیست توسط کی؟) که انجنیر جان محمد در زیر شکنجه مامورین I.S.I.، نه تنها خود و دوتن دیگر؛ بلکه او (مسعود) را نیز منحیث

اجنت داود خان در میان «اخوان...»، افشا نموده است ( انجنیر جان محمد را حکمتیار قبلا شناسایی کرده بود).

به یقین که مصاحبه احمد شاه «فرزان» با احمد شاه مسعود در مورد مطلب ای که در بالا تذکار یافت ، ذهنیت کاوشگر خوانندگان را به خود معطوف خواهد کرد:

### سوال فرزان از مسعود:

« گفته می شود در پاکستان، حکمتیار از شما به «ذوالفقار علی بوتو» چیز های گفته بود، در نتیجه شما و انجنیر جان محمد را پولیس پاکستان دستگیر کرده و شما از چنگ پولیس فرار کردید و به کابل برگشتید، سرنوشت انجنیر جان محمد چه شد؟ »

### پاسخ قهرمان دروغگویان ( مسعود ):

« ... حکمتیار می گفت: " استاد ربانی را باید از جمعیت بیرون کنیم " در همین زمان بود که انجنیر جان محمد گم شد، این حادثه همه ای ما را تکان داد، در پی این امر شایعات داغی پخش شد که انجنیر جان محمد با داود رابطه داشته است. صدای او را هم ضبط کرده بودند؛ به اصطلاح با این کار از او اعتراف گرفته بودند، که با داود ( سردار داود) در ارتباط بوده، جان محمد گفته بود: «مسعود هم با داود رابطه دارد » اینجا بود که به عمق فاجعه پی بردیم (بخوانید: « این جا بود که ارتباط من قهرمان، با داودخان بر ملا گردید») و فهمیدیم که توطئه چگونه شکل می گیرد. حکمتیار به سران پاکستانی ها گفته بود: « مسعود نمی گذارد ما کودتا کنیم » من به خانه حکمتیار بودم که یک موتر (ماشین) پاکستانی آمد آنجا، مرا با خود به مرکز پولیس بردند، در آنجا با یک صاحب منصب (کلو) و (پاپر) روبرو شدیم ، همین دونفر حکمتیار را رشد و پرورش داده بودند. در همین زمان بود که انجنیر ایوب هم سر رسید ، ما به عمق توطئه پی بردیم و تفنگچه های خود(اسلحه کمربندی) را کشیدیم (باید متذکر شوم که من همیشه دو تفنگچه به همراه داشتم، چه در افغانستان و چه در پاکستان) پولیس پاکستان تهدید ما را جدی گرفت و ما توانستیم از آنجا جان سالم بدر بریم. این در حالی بود که با خبر شدیم، انجنیر جان محمد و دونفر دیگر را شهید کرده اند. گفته می شد که به دستور بوتو، اشخاص فوق الذکر به حکمتیار تحویل داده شده و متعاقب آن سر به نیست شدند. خواسته ای حکمتیار این بود که من فرار کنم، ولی من استقامت کرده، تا کودتای ضیا الحق آن جا ماندم « (!؟)»، (صفحات ۸۲ و ۸۳ «مرد استوار...»).

سر داره ای تفرقه افکنان کشور («مسعود کلاه باز») نه تنها در مصاحبه فوق با احمد شاه فرزان؛ بلکه در تمامی مصاحبه هایش، عامدانه تسلسل وقایع و حوادث را، که خود به اصطلاح قهرمانش

بوده، برهم و درهم نموده، بخشهای نامرتبب آنرا باهم بخیه زده، از ذکر مشخص وقایع خودداری می ورزد. گاهی که از یک مطلب صحبت میکند، دفعتاً مطلب دیگری را به میان میکشد. وی می داند که چطور ناهم آهنگی و نقیض گویی گفتگو هایش را با تردستی زبان بیوشاند؛ درست، مانند مداری پاکستانی که در هنگام حرف زدن در مورد حلقه های آهنی دست داشته خود، دفعتاً سیخ هایش را از توبره برکشیده، آنها را به تماشاجیان مبهوت شده اش نشان می دهد، و با زبان بازی از فرو بردن سیخها، در لب و رویش حرف می زند، تا خدعه و تردستی اش، در باهم آمیختگی حلقه های آهنی؛ افشا نگردد.

«قهرمان مسعود» به خاطری خدعه و نیرنگی که در کارش وجود دارد، از بیان مرتبب و تاریخوار وقایع می هراسد. حین صحبت بالای انجنیر جان محمد، در یک لحظه از چُغلی حکمتیار به پاکستانی ها در مورد خودش، که گویا نمی گذارد که حکمتیار کودتا کند، گپ می زند. بدون آنکه متن جمله اشرا برای شنونده باز نماید، دفعتاً از بودنش به خانه ای حکمتیار و آمدن موتر پولیس پاکستانی و بردنش به مرکز پولیس سخن می زند. اجازه بدهید، از پریدن غیر مترقبه ای زاچه ای زبانش، از این شاخچه به آن شاخچه؛ بگذریم و به موضوع به اصطلاح فرارش بپردازیم:

در مرکز پولیس که یک صاحب منصب، و فرد بسیار بسیار مهم I.S.I، یعنی جنرال بابر\_ که یکی از موره های اساسی مداخله پاکستان در افغانستان بوده است\_ حضور داشتند. مسعود به نزد آنان برده می شود؛ اما از طرف گارد محافظ جنرال بابر و سایر موظفین مرکز پولیس، تلاشی نمی شود(!). معلوم نیست «مسعود بزرگ» در برابر آندو ایستاده و یا نشسته؛ انجنیر ایوب چرا و چگونه سر می رسد؟ (انجنیر ایوب، عضو I.S.I اجازه دارد هر زمانی خواسته باشد میتواند نزد جنرال مقتدر پاکستان برود...) چه اتمسفری در آنجا ایجاد شده؟ چه موضوعاتی مطرح گردیده؟ و چه کلماتی رد و بدل شده؟ که هر دو به «عمق فاجعه» پی می برند و قادر می شوند در حضور دو عضو ارشد و بلند مقام ارتش پاکستان که نسبت به مسعود تازه کار هزار بار در مسایل جاسوسی و ضد جاسوسی کار کشته ترند\_ فرار از آن «تهلکه» را در ذهن شان طراحی نموده به همدیگر با ایما و اشاره برسانند ( شاید مریدان بگویند رمز و رموز قراردادی در میان بوده که رد و بدل آن رمز و رموز، میان مسعود و ایوب از سطح درک و دید جنرال بابر و آن صاحب منصب پاکستانی خیلی بلند بوده است). تفنگچه هایشان را می کشند و از مرکز پولیس پاکستان که آمد و شد افراد را شدیداً زیر نظر دارند، «دهرمندر» گونه فرار می نمایند. تو گویی «بابر» یک «جمادار» است، نه یک جنرال، که به خاطر حفاظت از گزند آفتاب سوزان در زیر چپری پناه برده و با بی حالی و

بدون احتیاط بر چوکی چرک و لقه ای چوبین لمیده است، و پولیس ملبس به کرتی رسمی و تنبان ملکی [ در حالی که سوتی ای چرکین و چرب را در میان انگشتانش نگهداشته، و انرژی اندکش هم به پایان رسیده، و از همین سبب حوصله تلاشی جیب های «مسعود کج کلاه» را ندارد، وی را با خود به زیر چپری می آورد، بعداً ایوب هم بدون اینکه تلاشی شود، سر می رسد. هر دو یار غار ، تفنگچه های خودشانرا می کشند]، جنرال بابر، صاحب منصب و پولیس سوتی (چماق) به دست پاکستانی از مرمی تفنگچه های آنان می ترسند. و تهدید شانرا جدی می گیرند و بابر با اشاره ای چشم به پولیس می فهماند که به آندو فرصت فرار دهد که بعد ها «کلاه باز» بتواند با قصه فرارش چنگیز پهلوان را به حیرت اندر سازد.

بعد از «فرار» هم، قضیه توسط پولیس پاکستان دنبال نمی شود... ، و «مسعود بزرگ» تا سه سال دیگر بدون دغدغه ای خاطر احساس مصونیت نموده در آنکشور می ماند. تا اینکه فکر بازگشت به میهن را کودتای ضیاالحق (چهارم جولای ۱۹۷۷) در ذهنش بیدار می سازد.

از این میگذرم که ترسیم قصه ای به اصطلاح «رامبو» گونه ای «آمرصاحب» چگونه شماری از هواداران خارجی و مریدان داخلی نیت به خیر و ساده اندیش ویرا برای لحظه ها دچار هیجاناتی آمیخته با حیرت نموده؛ بهتر است به ماهیت مسئله بپردازم.

حکمتیار، قبل از فروش خودش به I.S.I. پاکستان، انجنیر جان محمد را که مانند مسعود اجنت داودخان بود، در جریان فعالیت های جاسوسی، شناسایی کرده بود. بعد از اینکه قلاده ای خدمت به I.S.I. را به دور گردنش می بندد و به آن افتخار هم می کند، انجنیر جان محمد را فدای تثبیت خدمت «صادقانه» اش به پاکستان نموده، نامبرده را به چنگ پولیس آنکشور می اندازد. انجیر موصوف زیر شکنجه های وحشیانه پولیس نهایت بیرحم پاکستان تاب نیاورده، اعتراف می کند که با سردار داود ارتباط دارد و تماس احمدشاه مسعود با داود خان را نیز افشا می نماید. مسعود توسط پولیس پاکستان گرفتار میشود، و از اجنت بودن و ارتباطش با سردار داود انکار می کند؛ اما بر طبق پلان داده شده ای G.R.U (استخبارات وزارت دفاع شوروی)، وعده هر نوع «همکاری» (در اصل جاسوسی) در زمینه سرنگونی دولت داود را به سازمان استخبارات پاکستان (I.S.I.) می دهد. از جانب دیگر ضمانت بسیار معتبر رهبر مکاره و وجدان مرده جمعیت رهنان، یعنی «استاد ربانی» و انجنیر ایوب که عضویت نامبرده در I.S.I. مسجل است بر این وعده ای همکاری مسعود با I.S.I. پاکستان مهر تایید زده، آنرا به اعتبار می رساند. از همین سبب است که «قهرمان مسعود»، قصه گک ساختگی فرار فلمی گونه اشرا به جای تعهد «همکاری» (در واقع جاسوسی)

برای سازمان استخبارات پاکستان؛ تبلیغ کرده، و با خیال راحت سه سال دیگر ظاهراً در پاکستان؛ اما در شوری و یا کدام کشور دیگر می رود. (\*).

مسعود در کمپ های آموزش نظامی؛ منجمه در کوه های «اتک» تمرینات آدمکشی می بیند. در این راستا « برای کسب آموزش عالیتر نظامی از طرف پاکستان به کشور ترکیه اعزام می گردد. و مدتی در وزارت داخله آنکشور (معلوم نشده چرا در وزارت دفاع...) زیر نظر کارشناسان کارکنسته آنکشور به آموزشهای پیشرفته نظامی آشنا میشود». (نقل به مفهوم از فردی که بنابر مشکل ویژه به وزارت داخله ترکیه مراجعه کرده و مسعود را که مصروف کار در آن وزارت بود، دیده و با شناختی قبلی که هر دو باهم داشتند، مسعود پیشنهاد هر نوع کمک برای آن فرد کرده بود. گوینده مذکور از تاریخ ملاقاتش با مسعود در ترکیه خودداری کرده است. نگارنده تا کنون موفق نشده، به این راز پی ببرد که مسعود کدام سالها نه در پاکستان و نه در افغانستان، یعنی در کشور سومی و یا چهارمی بوده است. در غیاب مسعود، وابسته هایش در پاکستان، وی را در افغانستان و یا بر عکس نشان میدادند).

سر دارة «اخوان...» روسی («مسعود نازنین») مطابق دساتیر G.R.U تا کودتای بد فرجام ۷ ثور ۱۳۵۷ با I.S.I «همکاری» دارد. از آن تاریخ ببعد خودش را از چنبر نفوذ سازمان استخبارات پاکستان بیرون کشیده، از استقلال و عدم وابستگی با پاکستان دم می زند.

سوسیال امپریالیزم شوروی، که خیال غارت و چپاول دو باره ای کشور ما را در سر دارد، بعد از تعویض پیهم چاکران گوش به فرمان خلقی، پرچمی، خادی، سازائی اش، سرانجام اجیران «جمعیتی» و «شورای نظار»ی خود را \_ که عمدتاً به یکی از اقوام شجاع افغانستان تعلق انتیکی داشته و از سالیان متمادی بدینسو در عقب منافع آنان ماهیت سیاه و ارتجاعی شانرا پنهان داشته اند\_ در تبنای و همسویی (همسویی ظاهری و مؤقت، تقابل نهانی ودایمی) با سیاست استعماری امپریالیزم متجاوز، جنگ افروز و اشغالگر امریکا قرار داده، آنها را از گرداب تباهن محاصره طالبان وحشی، مدنیت برانداز و متمرده امریکایی بیرون آورد. و دارة مفتضح و رسوای مذکور را احیاء و سازماندهی مجدد نمود. آنانرا؛ چون بو کشان آموزش دیده در پیشاپیش عراده های جنگی سوارکاران بی رحم ارتش تجاوزگر امپریالیسم امریکا، توظیف کرد. و به مداحی و ستایشهای تهوع آور از سر باند «قهرمان آزادیبخش» لقب یافته اش، یعنی احمدشاه مسعود\_ این عضو استخبارات نظامی وزارت دفاع روسیه (G.R.U.) \_ واداشت .

در خاتمه از خوانندگان کاوشگر و متعهد در قضایای خونبار افغانستان تقاضا می شود، تا به تراوش اندیشه نویسنده فر هیخته و شجاع ایران آقای داکتر محمود گودرزی\_ که نوشته های تحلیلی و آموزنده ای ایشان، بخصوص در رابطه با مسایل کشور ما ، زینت افزای صفحات سایت نشریه «شهروند» می باشد توجه نموده بر امتنان این قلم بیفزایند :

" در دو شماره گذشته، بیش از آنکه روند دگرگونی و حاد افغانستان را در تدارک « لویه جرگه » و زمینه سازی آشکار و پنهانی که در این باره صورت می گرفت، دنبال کنیم، به زد و بند های پنهانی و پشت پرده ای که مردم کمتر از آن آگاه می شوند و به آنها دسترسی ندارند پرداخته شد. به گمان من دانستن این روابط پنهانی بسیار مهم است. زیرا بسیاری از آنچه در روند های آشکار رخ می دهد و همگان از آن آگاهی می یابند پیاده کردن نقشه هایی است که بسا از دهه ها پیش طرح ریزی شده است. در این گذار، از بسیاری شخصیت های جهان\_ بخصوص جهان سوم چون مهره های عرصه شطرنج بهره برداری می شود. دستهای پنهان با این مهره ها بازی می کنند و گهگاه بر آنان پوشاک قهرمان آزادیبخش می پوشانند، در حالی که این مهره ها دانسته و یا ندانسته جز انجام دهندگان طرح های از پیش پرداخته نیستند. دریغ بسیار است که هنوز با همه تلاشهای روشنگرانه ای که در بر گرفتن پرده از این بازی ها می شود ، بسیاری از روشنفکران جهان سوم، باورمند به آزادی های جامعه های پیشرفته و سرمایه داری جهان، ساده دلانه می پندارند که این گونه بازی ها تنها در دوران استعمار کهن انجام شده و امروزه دیگر پیشبرد چنین طرح ها و نقشه ها انجام پذیر نیست " ( بر گرفته از سایت «شهروند» شماره ۷۰۰ مورخ ۱۲ جولای ۲۰۰۲). □ □ □ " بریالی دربابایی" - (ثور ۱۳۸۱-اپریل ۲۰۰۲) ☆☆☆☆☆

\*\*\*\*\*

(\*) « (۱) آرتیوم بوروویک در مجله روسی ( اوگونیک ) نوشت که "مسعود " برای مذاکرات شخص مساعدی بود) ، وی این معلومات را نیز ارائه کرد که در مرکز قوماندانی مسعود یکتعداد زیاد تحصیل یافتگان اکادمی نظامی برونز شامل میباشند، وی علاوه کرد که " شایعاتی وجود دارد که مسعود خودش نیز در این اکادمی تحت نام مستعار تحصیل کرده است." منبع : " جنگ مقدس ، فتح نامقدس ، چشم دیدی از جنگ مخفی سی ای ای درافغانستان" اثر کورت لوبک. واشنگتن : ناشر ریجنری گیت وی، سال ۱۹۹۳، ص ۲۵۰. بمنظور ثبوت بیشتر قرار داد مخفی

مسعود با فرقه ۴۰ شوروی، یادداشت آرتیوم بوروویکاثر پال کوین جج را بعنوان " شوروی ها دشمنان افغان خود را در آغوش میگیرند" منتشره ساینس مانیاتور، مورخ ۱۹ اکتوبر ۱۹۸۸، ملاحظه کنید. »

« (۱) در مصاحبه ای که بتاريخ ۱۴ اگست ۱۹۹۵ در شهر باستان صورت گرفته بود، سودوپلاتوف، کارمند سابق KGB، مولف آثار و پروفیسر تاریخ در پوهنتون ماسکو مطالب ذیل را بیان داشت: " مسعود برای ما در افغانستان یک مجرای عقبی بود، او همچنین در اکادمی نظامی برونز تحت یک نام مستعار همراهی چند نفر از یاران نزدیک خود تحصیل کرده بود. این مطلب در نشریه ( اوگونیک) توسط آرتیوم بوروویک گزارش یافته است. راجع به تاریخ های مورد بحث ( مقصد دوره تحصیل مسعود در شوروی است - مترجم ) من اطمینان قطعی ندارم شاید در سال ۱۹۸۳ یا ۱۹۸۵ بوده باشد. »

(\*\*) « واستروتین علاوتا متذکر شده بود که قوای هوایی نمبر ۳۴۵ قشون شوروی برای مدتی همکاری بسیار نزدیک با احمد شاه مسعود بر قرار ساخته و بمعیت او گروه های مجاهدین را که برای تنظیم های دیگر کار میکردند و دشمنان درجه اول مسعود نیز بودند، نابود ساخته بودند( نگاه : شوفیلد، نخبه های شوروی، ص ۱۱۳-۱۱۴). دگروال واستروتین این گروه جمع آوری استخبارات تحت نظر فرانز گلینسوویچ را " شاملون" نام گذاشته بود که بعد از گذشت ماهها به حیث یک بازوی بسیار با کفایت جمع آوری استخبارات برای قوای ۳۴۵ تبارز نموده بود. این گروه مشتمل بر فارغ التحصیلان پوهنتون یا انستیتوت های شوروی بوده اکثر شان در سنین بالاتر از بیست سالگی قرار داشته عمدتاً از یک یا تاجیک بودند ولی السنه پشتو، دری و هندی را نیز میدانستند. آنها بفرهنگ و کلتور مردم افغان، بمقایسه صاحب منصبان هوایی سلاویک، شناخت بمراتب بهتر داشتند. »

( متن فوق از صفحات ۲۷-۲۸-۲۹ و ۶۱ کتاب " سیاست روسیه در ماورای قفقاز، آسیای مرکزی و افغانستان" اثر نویسنده بروس ریچاردسن مارچ ۱۹۹۶ به ترجمه داکتر سید خلیل هاشمیان، ناشر مجله آئینه افغانستان نقل \_ که مطابق اصل می باشد، شده است. )

(\*\*\*) یک تن از همین مخلصین داود خان یعنی محمد امان پنجشیری که عضو " ضبط احوالات " ارگ شاهی بود و در حلقه دوستان جنرال عبدالملک عبدالرحیم زی وزیر مقتدر مالیه و اقتصاد ملی نفوذ کرده بود، زمانی که عبدالرحیم زی غرض مسافرت رسمی به امریکا رفته بود. محمد امان پنجشیری مطالبی را در مورد جنرال نامبرده به داود خان گفته بود که بعد از عودت وزیر مالیه به کشور، همین امر موجب برکناری " جنرال ملک خان" از وزارت مالیه و اقتصاد ملی و حبس وی



گردیده بود. { در رابطه با همین موضوع آقای عبدالحمید مبارز که خود یک تن از پرچمی های نیمه مخفی و طرفدار داود خان بود و در دولت پوشالی نجیب به سمت معین وزارت معارف ایفای وظیفه میکرد \_ در اثرش " تحلیل واقعات سیاسی افغانستان ۱۹۱۹ - ۱۹۹۶ " ، صفحات ۷۳ و ۷۴ ، صرفاً در مورد وظیفه محمد امان پنجشیری نوشته که وی "از کارکنان ریاست خصوصی دارالتحریر شاهی بود و در حلقهء دوستان جنرال عبدالرحیم زی قرار داشت"، بدون آنکه به ارتباط امان پنجشیری با سردار داود و به نقش موصوف در افشای " راز " ای که به داود خان گفته و موجب حبس " ملک خان " گردید؛ صریحاً اشاره کرده باشد. }

(\*\*\*\*) آقای مبارز همچنان در اثر فوق الذکرش صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱ در رابطه نقش تأسیسات و پرسنل اتحاد شوروی در افغانستان می نویسد: « ... این تأسیسات در واقع برای استفاده خودشان (روسها) و از همه مهمتر به منظور عملی نمودن پلان های طویل المدت نظامی و ستراتیژیک شان اعمار میگردد. »

چنانچه میدان هوایی و پایگاه نظامی شیندند، میدان هوایی بگرام، آغاز احداث سرکسازی هرات و میمنه و ده ها مرکز مهم نظامی و ستراتیژیک روی پلان های سنجیده شده روسها اعمار گردید. که این مراکز و پایگاه ها در زمان اشغال نظامی افغانستان ذریعه روسها کاملاً در اختیار قوای اشغالگر روس قرار گرفت.

در دوران اشغال نظامی شوروی بعضی از مناطق افغانستان معلوم شد که هر استاد روسی در پولی تخنیک کابل، هر نماینده مطبوعاتی در سفارت شوروی و هر ترجمان در پروژه های ساختمانی وظایف اطلاعاتی را به ارتباط سرویس های جاسوسی کی، جی، بی بعهده داشتند ، چنانچه الکساندر موژایوف ( سفیر اتحاد شوروی در اخیر دوره کارمل در کابل) در دوره قبل از کودتای نظامی ثور استاد پولی تخنیک کابل بود ولی وقتی روسها کارمل را توسط طیاره نظامی به کابل آوردند و به ریاست شورای انقلابی نشانند همین موژایوف دیروز مشاور کارمل بود، بعداً چندی قبل از برکناری کارمل موژایوف به ما سکو احضار شد و بعد از اینکه تغییر و تبدیل در کابل انجام شد و نجیب جای کارمل را اشغال کرد موژایوف مشاور کارمل بحیث سفیر کبیر اتحاد شوروی به

کابل آمد و عنان قدرت اداره افغانستان را بدست گرفت .» □□□□□

\*\*\*\*\*

منابع و موخدی ذیل که نگارنده به آن نظراندازی کرده است ، در متن نوشته نیز، به داخل قوس تذکار داده شده است.

---

- ۱- "مجاهد ولس" .
  - ۲- " افغانستان در مسیر تاریخ" جلد اول و دوم . اثر زنده یاد ، دانشمند مبارز (غبار)
  - ۳- " پیام زن" ارگان نشراتی جمعیت انقلابی زنان افغانستان (« راوا» ) .
  - ۴- " ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق" اثر دستگیر پنجشیری.
  - ۵- " نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق" نوشته قدوس غوربندی .
  - ۶- " دشنه های سرخ" اثر فقیر محمد ودان.
  - ۷- " اردو و سیاست" نوشته جنرال عظیمی.
  - ۸- " افغانستان بعد از بازگشت سپاهیان شوروی" از جنرال محمود قاری یف ترجمه آریانفر.
  - ۹- " توفان در افغانستان" اثر لیا خفسکی ترجمه آریانفر.
  - ۱۰- " آیین افغانستان" به مسؤلیت داکتر هاشمیان.
  - ۱۱- " آزمونی از نو و یا رسالتی دیگر" ، عشرت.
  - ۱۲- " میثاق خون".
  - ۱۳- " مرد استوار و امید وار به افقهای دور" به اهتمام:احمد شاه فرزان وانجنیر توریالی غیائی.
  - ۱۴- " حقایق پشت پرده تهاجم شوروی به افغانستان" سلیک هری سن.
  - ۱۵- " سیاست روسیه در ماورای قفقاز، آسیای مرکز و افغانستان" اثر بروس ریچاردسن.
  - ۱۶- " نگاهی مختصر به پاره ای از عملکرد های کی جی بی در افغانستان" .(ش.ن.ستیزمند)
  - ۱۷- " شاهد " از نشرات "حزب اسلامی" حکمتیار.
  - ۱۸- " احمد شاه مسعود " از آقای مجیب الرحمن رحیمی.
  - ۱۹- " تحلیل واقعات سیاسی افغانستان " عبدالحمید مبارز.
  - ۲۰- " عقرب های زنده" از داکترع. متعهد.
  - ۲۱- " دهه قانونی اساسی " اثر کشکی .
- 

پایان